

نقش آسیای مرکزی در سیستم خراجی دنیای باستان

در فصل 1، بررسی جامعه های دنیای باستان را برای تمام دوران 20 قرن مورد نظر به عنوان مجموعه ای از جامعه ها که نمایشگر مشخصه های مشترک اند، پیشنهاد کرده ام و آن ها را شکل های مرکزی و پیرامونی شیوه تولید خراجی نامیده ام. این جامعه ها در یک سیستم بر پایه مبادله های فشرده از هر نوع با هم پیوند دارند. من آن جا خوانندگان را به آن چه که سیستم های مفهومی پیشنهادی برای تحلیل شیوه تولید خراجی است، بازگشت می دهم و نتیجه گیری هایم را در یک شکلواره و دو جدول خلاصه کرده ام. حجم های مبادله ها بین مرکزها و پیرامون ها در این شکلواره را نشان داده ام. این شکلواره ترانزیت از راه آسیای مرکزی («جاده های ابریشم») برای هر یک از جاده های مهم مورد استفاده ارزش یابی و توسط 11 پیکان شکلواره مشخص شده است.

دوره ترسیم شده نزدیک به 20 قرن را در بر می گیرد که در جریان آن آشکارا وزنه نسبی هر یک از منطقه ها (مرکزهای A، B و C، پیرامون ها) مشخص شده و بنابراین، همان طور مبادله های خارجی شان تحول یافته است. شاخص های حفظ شده هم برای حجم مازادهای تولید شده در منطقه ها و مبادله ها و هم برای توزیع این مبادله ها بنا بر پیکان های نشان داده شده در شکلواره در طی زمان تغییر یافته است. بنابراین، در برابر آن چه که در پی توجیه معیارهای میانگین است، من شرح این زمان دراز تاریخی را بیان می کنم.

1 - چین به وسعت و فراخی این 20 قرن به یقین نه فقط مرکز بسیار مهم، بل که هنوز مرکزی را نشان می دهد که به رغم بی نظمی هایی که در دوره های درون دودمانی بازتولید می شود، توسعه آن بیشتر پیوسته بوده است.

جمعیت چین 70 میلیون نفر در هنگام عصر مسیحی (28% جمعیت کلی آن دوره، یعنی 250 میلیون نفر) بود. این جمعیت برای رسیدن به 200 میلیون نفر در سال 1700 (همواره 28% جمعیت جهان که تا 680 میلیون نفر ارزش یابی شده) به طور منظم افزایش یافت. بین 1700 و 1800 حرکت جمعیت آن را شتاب بخشید؛ آنگاه جمعیت چین به 330 میلیون نفر رسید که 35% جمعیت جهان را تشکیل می داد که در آن وقت 950 میلیون نفر برآورد شده بود.

چین به فراخی این تاریخ دراز، منطقه ای بسیار پیشرفته در همه زمینه ها بود و به طور متوسط از قوی ترین بهره وری کشاورزی سرانه و شمار بسیار زیادی از شهرها که در آن جمعیت اداری آموزش دیده و پیشه های کارشناسانه جا داشتند، برخوردار بود. و این به تقریب برای همه به عنوان مثال ارزیابی شده بود. اروپایی ها، هنگامی که در قرن 18، قرن بسیار باشکوه شان چین را کشف کردند، کوشیدند از آن الهام گیرند (بنگرید به Etienne، اروپای چینی). خیلی پیش تر خلق های خاورمیانه به ثروت و قدرت آن پی بردند (بنگرید به حدیث محمد پیامبر اسلام: بروید علم را در چین جستجو کنید).

من به این دلیل شاخص 100 را برای نشان دادن حجم مبادله های خارجی چین به فراخی این دوره انتخاب کرده ام. در فرضیه ای که در آن این مبادله ها روی 10% مازاد تولید شده در چین تکیه کرده اند، این مازاد می تواند تا شاخص 1000 (برای جمعیتی که به طور منظم از 50 تا 330 میلیون نفر افزایش می یابد) برآورد شود.

2- چین به گستردگی این دوره، رابطه های تنگاتنگ پیوسته و فشرده ای را با مرکز خاورمیانه (یونانی، سپس بیزانسی و اسلامی- عرب، ایران، تُرک) حفظ کرده است. من این حجم از مبادله ها را تا دوسوم (65%) مجموع مبادله های چین برای تمام دوره، در برابر 20% برای مبادله ها با ژاپن، 5% با جنوب شرقی آسیا و 10% با اروپا برآورد کرده ام. شاخص هایی که من این برآوردها را بر پایه آن ها بنا نهاده ام، کدام اند؟

مرکزی که نمایشگر خاورمیانه است با تحول تاریخی بسیار متفاوت با تحول چین روبرو بوده است. این مرکز در 200 سال پیش از عیسی مسیح جمعیتی برابر با جمعیت چین (50 میلیون نفر) و به احتمال، سطح کلی توسعه دست کم برابر داشته است. البته، در هنگام عصر مسیحیت جمعیت آن 35 میلیون نفر (در

بر ابر 70 میلیون نفر جمعیت چین) بوده است و این در صورتی است که تعریف محدود منطقه (یونانی، آناتولی، مصر، سوریه، عراق، ایران) مدّ نظر باشد. اما اگر ایتالیا و مراکش را به آن اضافه کنیم که امتداد آن را به سمت غرب تشکیل می دهد، با ساخت امپراتوری رُم، یک جمعیت 50 میلیون نفری را در بر می گیرد. برای قرن هایی که در پی می آیند، جمعیت مرکز خاورمیانه (بیزانس به علاوه خلافت) به نسبت راکد ماند. جمعیت وارثان امپراتوری عثمانی از سال 1500، امپراتوری پارس و امیرنشین ها و خان نشین های آسیای مرکزی تُرک از 50 میلیون نفر در برابر بیش از 200 میلیون نفر چین و به همان اندازه نسبت به هند در سال 1700 فراتر نمی رود. افول وضع نسبی خاورمیانه در عمل از عصر مسیحی، به رغم جنبه های درخشان- اما کوتاه- کوشش های بازگشت (عصر ژوستی نین، دو قرن نخستین عباسی) ادامه یافته است.

در مقابل وضع نسبی خاورمیانه در زمان های بسیار قدیم در مقیاس جهانی فرمانروا بوده است. در طی دو هزاره ای که مقدم بر عصر مسیحیت بوده است، شاید جمعیت آن نمایشگر 30% جمعیت جهانی در برابر 18% در عصر مسیحیت و 7% در سال 1700 است (که به آهستگی از 100 تا 250 میلیون نفر در این دوره افزایش یافت. مصر باستانی جمعیتی داشت که از مرز ده ها میلیون گذشت. با این همه، جمعیت این کشور به 2 میلیون نفر در سال 1800 پایین آمد و تنها در عصر معاصر به سطح دوره فرعونی خود در قرن 20 رسید. این جا جای بحث درباره دلیل های احتمالی این افول زودرس و پابرجا نیست. اما نمی توان از ذکر شدت آن بر اثر ویرانی عظیم در آسیای مرکزی، ایران و عراق که تاخت و تازهای تُرک و مغول موجب شد ایران و بین النهرین، یکی از گهواره های تمدن جهانی به یک استپ بیابانی تبدیل شود، شانه خالی کرد. روسیه و شرق اسلامی قربانیان اصلی این تاخت و تازها بوده اند. چین بی اندازه شایسته آن بود که در چنین وضعیتی تاب بیاورد. همواره از عصر مسیحیت مرکز میانه شرقی هرگز گواه پویایی مقایسه پذیر با پویایی چین نبوده است.

بنابراین واقعیت، مبادله های چین- خاورمیانه به نسبت در دوره های باستان که سرانجام در دوره های مربوط افول می کند، بسیار شدید بوده است. مرحله ای که- برای چین- بنا بر افزایش رابطه های اش با گره و ژاپن، ویتنام و جنوب شرقی آسیا و سرانجام اروپا نخست از راه جاده مغولی (قرن 13) سپس از راه های دریایی (در دوره های مدرن) پا گرفت.

رکود نسبی خاورمیانه به این معنی است که اگر مازاد تولید شده در این منطقه مقایسه پذیر با منطقه چین در آغاز دوره مورد نظر (از 50 سال پیش از عیسی مسیح) بود، این مازاد بیش از یک سوم آن را در حد 1500 - 1300 نشان نمی دهد، تحول نسبت رقم های جمعیت مربوط در نظر گرفته شده است. میانه این دو سر شاخص- 1000 و 150 - پیرامون سال 700 در رقم شاخص حفظ شده در شکلواره ما برای تمام دوره (سال 800) اندکی پایین است.

با این همه، وضع رو به زوال خاورمیانه که تا اندازه ای بنا بر وضع جغرافیایی اش که وضع پلاک چرخان را دارد، جبران می شود، خود را چونان میانجی اجباری برای تقریباً همه مبادله های فراقاره ای دوره های پیش مدرن تحمیل می کند. این امر بر پایه درجه ای از تجاری شدن اقتصاد و حجمی از مبادله های خارجی به نسبت آشکارتر نمودار می گردد. شاید سطح 20% در برابر 10% برای چین. این تناسب- از ساده تا دوبرابر- به هم پیوسته با ارزش یابی های مقایسه ای مبادله ها بین منطقه خاور نزدیک از یک سو، و سایر منطقه های جهان پیش مدرن از سوی دیگر است (به جلوتر بنگرید).

اهمیت مبادله های چین- خاور نزدیک، هر چند در دوره های مربوط رو به زوال واقعیتی مهم باقی می ماند که سیستم ارتباط ها بین منطقه های دنیای پیش مدرن را مشخص می سازند. این انتقال های کالاهای خاور نزدیک به انتشار علم و فن های چینی پیشرفته تر- به ویژه به سوی اروپا- امکان داده است. راه برگزیده دایمی، آوازه مند به نام «جاده ابریشم» از راه دالان گانسو از چین خارج می شود و در جنوب از رشته کوه های تیان شان که در امتداد بیابان تاکلاماتان کشیده شده می گذرد، خواه از راه شمال (حامی، آکسو، کاشغر) خواه از راه جنوب (کوکاند- کاشغر) سپس از راه جنوب آسیای مرکزی شوروی سابق (سمرقند- بخارا- خیوه) به سمت پارس راه می سپرد.

دوام این جاده حیاتی بسیاری از پدیدارهای اندک توضیح پذیر به نحو دیگر را بیان می کنند: مانند نفوذ زودرس و عمیق مذهب های برآمده از خاور نزدیک: نستوری گرای مسیحی، مانی گرای پس از زرتشت

گرایی (اغلب فراموش می کنند که آسیای مرکزی پیش از قبیله های ژرمنی مسیحی بوده است)، بعد اسلام (که بی درنگ پایه های محکمی را در این منطقه- در خوارزم بنیان می نهد) یا هند (بوداگرایی). این نفوذ با یکجانشینی زودرس جمعیت های محلی همراه بوده است: از قرن نهم ترکستان شرقی (اویغورستان) به کلی یکجانشین شده است. از مرزهای خاص چین تا مرز پارس، جاده پوشیده از شهرهای بزرگ تجاری، مرکزهای فعالیت فکری است و از منطقه های کشاورزی آبیاری متمرکز احاطه شده است.

در این صورت درک می کنیم که کشمکش عمده در زمینه جغرافیای راهبردی دوره های پیش مدرن روی نظارت بر این راه تکیه داشته است. در این باره، به این تأیید رسیده ایم که مرز نظامی بین منطقه زیر نظارت چین و منطقه زیرنظارت خاورمیانه (خلافت و پارس) با ثبات چشمگیری باقی می ماند که به تقریب ثبات مرزهای کنونی چین است. هم چنین به این واقعیت رسیده ایم که ترکستان شرقی به رغم اسلامی شدن همواره زیر نظارت سیاسی و نظامی چین و غربی آن زیر نظارت خاورمیانه پیش از فتح آن توسط روس ها بود.

3- افول نسبی مبادله های چین - خاورمیانه با پیشرفت دیررس اما نیرومند رابطه ها با گره و ژاپن، ویتنام و جنوب شرقی آسیا جا به جا می شود. در سپیده دم عصر مسیحیت این منطقه ها هنوز خیلی کم جمعیت اند (یک میلیون گره و ژاپن، 6 میلیون جنوب شرقی آسیا در مجموع کم تر از 10% جمعیت آن دوره)؛ برای تشکیل دولت های متمرکز در آن ها با الهام از مدل چین، می بایست تا نیمه دوم هزاره نخست انتظار کشید. اما این جا پیشرفت ها شتابان اند. حتی اگر رشد جمعیت پایین تر از رشد جمعیت چین باقی بماند اگر فرضیه حجم مبادله های رشد یابنده را موازی با رقم های جمعیت های مربوط حفظ کنیم در پایان دوره (که این جا از فراسوی سال 1500 تا نزدیک 1850 ادامه می یابد) به شاخصی برابر با شاخص مبادله های چین- خاورمیانه می رسیم. از سوی دیگر، یادآور می شویم که این رابطه های واپسین طی 20 قرن مورد نظر گسترش می یابد (به تدریج در رابطه های مربوط افول می کند). در حالی که رابطه های نخستین طی 6 قرن واپسین دوره خراجی توسعه می یابد. بنابراین، شاخص متوسط شان از درجه ثلث شاخص متأثر از رابطه های نخستین 25 (در برابر 65) می باشد که به طور عمده به سود ژاپن (20)، به طور فرعی به سود جنوب شرقی آسیا تقسیم شده است.

شاخص برای مبادله های چین- اروپا (بدون عبور از راه خاور نزدیک)- 10 می باشد- که جلوتر توجیه می شود.

4- پس از چین، هند دومین کانون تمرکز انسان و تمدن را تشکیل می دهد. هند خیلی زود در جریان سومین هزاره پیش از عیسی مسیح، یعنی در همان دوره مصر و بین النهرین که شاید تمدن های هندوها با آن ها در ارتباط اند، در راه تمدن به حرکت در آمد.

هند، مانند چین و هم زمان با خاورمیانه از آغاز تا نزدیک سال 700 پویایی پیوسته ای آزمون کرد و 45 میلیون نفر جمعیت در سپیده دم عصر مسیحیت، 200 میلیون نفر در سال 1700 (در آن وقت به اندازه چین) را در بر می گرفت، اما از این دوره وارد بحران شد. در سال 1800 پیرامون 200 میلیون نفر جمعیت درجا زد و دیرتر یعنی در قرن 19 آن را از سر گرفت. قاره هند هنوز امروز منطقه تمرکز بسیار زیاد انسان پس از چین است.

بنابراین، برای دوره مورد نظر (از 500 پیش از عیسی مسیح، دوره ای که بودا ظهور کرد، تا قرن شانزدهم، هنگامی که کنترل نیروی دریایی اروپا از اقیانوس هند شروع شد) می توان فرضیه مازاد تولید شده در منطقه را هم ارز با مازاد تولید شده در چین (همان شاخص 1000) بنا بر واقعیت بهره وری زیاد کشاورزی و موقعیت شکوفایی شهرهای آن پذیرفت.

با این همه، نمی توان انکار کرد که تاریخ هند آشفته تر از تاریخ چین است. هند اغلب زیر تصرف (همواره از سوی غرب) (نه چندان متحد بجز در دوره پیشین موریای (Maurya) در سپیده دم دوره ما) به دشواری متحده شده است. به عقیده تاریخ دانان بنظر می رسد که هند بجز چین کم تر به روی مبادله های خارجی گشوده بوده است. وانگهی، این مبادله ها اغلب با خاورمیانه، بخشی از راه زمینی ایران و افغانستان و بخشی از راه دریایی انجام می گرفت. درباره مبادله ها با جنوب شرقی آسیا باید گفت که این مبادله ها در

دوره هندویی کردن این منطقه بین سال 600 و سال 1000 اهمیت یافت و سپس اسلامی شدن اندونزی - مالزی و تشدید نفوذ چین جانشین آن شد.

در سپیده دم عصر مسیحیت، جمعیت اروپا از جمله ایتالیا در سطح 20 میلیون نفر (8% جمعیت جهان، کمتر از 30% جمعیت چین و نیمی از جمعیت خاورمیانه) بود که نیمی از آن در ایتالیا و در گل‌ها (سرزمین‌های این سو و آن سوی کوه‌های آلپ) قرار داشت: حرکت اروپا بسیار آهسته بود، چون در سال 1000 اروپا از جمله ایتالیا هنوز 30 میلیون جمعیت داشت. با این همه، این حرکت بین سال 1000 و 1350 انجام گرفت. آنگاه جمعیت آن به 80 میلیون نفر می‌رسد (18% جمعیت جهان که 440 میلیون نفر ارزش یابی شده است)، در مقابل در 1400 (در نتیجه طاعون سیاه) شمار جمعیت به 60 میلیون نفر کاهش یافت؛ ولی در سال 1700 این جمعیت به 120 میلیون نفر افزایش می‌یابد (18% جمعیت جهان: 680 میلیون نفر)، در 1800 جمعیت به 180 میلیون نفر بالغ گردید (19% جمعیت جهان؛ 950 میلیون نفر). بدین ترتیب، اوج‌گیری جمعیت اروپا آغاز می‌گردد و در قرن 19 فوران می‌کند.

تا سال 1000 باروری کشاورزی اروپا به وسعت پایین‌تر از بهره‌وری منطقه‌ای چین، هند و خاورمیانه بوده است ولی قاره هنوز تهی از شهرها است. با این همه، شتابان از سال 1000 از جا کنده می‌شود و دو قرن بعد می‌بینیم که اروپا پوشیده از شهرهای فعال و بناهایی است که بر دامنه رشد مازادی که از کشاورزی مایه می‌گیرد، گواهی می‌دهد. اروپا برای دو یا سه قرن واپسین دوره مورد نظر که در 1492 با آغاز هژمونی جهانی اروپای مدرن و سرمایه‌داری خاتمه می‌یابد، مرکز جدید زایش وزنه‌ای برابر با نیمی از وزنه چین، و هم اکنون دو یا سه برابر وزنه خاورمیانه را به نمایش می‌گذارد و این در صورتی است که فرضیه نزدیک به حقیقت باروری‌های کشاورزی و درجه‌های شهرسازی هم‌ارز را بپذیریم. در مقابل، طی نزدیک به 15 قرن پیش از آن اروپا به تقریب چیزی را در سیستم جهانی آن دوره نشان نمی‌دهد. زیرا بهره‌وری ناچیز کار مانع از کسب مازاد گویا از کارها است: شاخص این مازاد نزدیک به صفر به زحمت موجود است. حال آن‌که در قرن‌های 1500-1200 با شتاب تا شاخص 350 (یک سوّم چین) بالا می‌رود. میانگین (یا میانگین متعادل) که در شکلواره برای مجموع دوره بلند حفظ شده، می‌تواند این‌جا تقریباً برای ژاپن و جنوب شرقی آسیا فریبنده و حتی بیشتر برای جنوب شرقی آسیا چونان پیشرفت شتابان اما دیررس باشد.

حجم مبادله‌های خارجی اروپا که بنابر شاخص 20 ارزش یابی شده، در واقع به دوره چهار قرن 1500 - 1100 مربوط است. مبادله‌هایی که به دوره‌های پیشین مربوط اند، ناچیزند. در این دوره جمعیت اروپا بین ثلث و نیمی از جمعیت چین را نشان می‌دهد. اما در مقابل، یقین بسیار است که به آن پربه‌اء داده می‌شود و آن در صورتی است که مجموع دوره دراز سال 300 پیش از عیسی مسیح تا 1500 پس از عیسی مسیح را در نظر بگیریم.

نکته اساسی این‌که این تجارت از راه خاورمیانه جریان می‌یابد. هر چند بسیاری از فرآورده‌ها توسط اروپا وارد می‌شوند، اما از جاهای بسیار دور یعنی چین و هند به دست آمده‌اند و از راه خاورمیانه ترانزیت می‌شوند. در مقابل در قرن 13، برای نخستین بار تماس مستقیم بین اروپا و چین از راه مبادله زمینی مغولستان برقرار می‌گردد و از خاورمیانه دوری می‌گزیند. با این همه، تأثیر پیروزی‌های چنگیزخان به طور مشخص در هنگامی رونما می‌شود که اروپا از چارچوب خود بیرون می‌آید و با شتاب به منطقه‌های بسیار پیشرفته که از سه مرکز شرقی تشکیل شده، ملحق می‌شود. بنابراین واقعیت، هر چند دوره‌ای که طی آن از جاده مغولستان خیلی کوتاه یعنی کم‌تر از یک قرن استفاده شده، مبادله‌های اروپا-چین بسیار شدید بوده است. رویهم‌رفته از 1500، راه دریایی جانشین جاده‌های قدیمی زمینی می‌گردد. البته، به شاخص حفظ شده برای مبادله‌ها (10) در صورتی پربه‌اء داده می‌شود که ناگزیر شویم حجم آن را در مجموع دوره دراز مورد نظر نشان دهیم. بنابراین واقعیت ارزش یابی که استوار بر پیروزی‌های چنگیزخان است در نزد اروپایی‌هایی که موجودیت چین را کشف کردند، تغییر شکل یافته است. از این رو، گفتمان فرمانروا، اروپا مرکز‌انگاری مانند همیشه به امپراتوری مغول نقش مثبت در برقراری ارتباط شرق و غرب نسبت داده شده که در واقع تا دیرزمان وجود داشت. در صورتی که اروپایی‌ها [از واقعیت آن] بی‌خبر بودند. در مقابل در چشم‌انداز اروپا مرکز‌انگاری به تأثیر منفی پیروزی‌های تُرک و مغول که شریکان مبادله‌های عمده قدیمی: چین از شمال، آسیای مرکزی از جنوب غربی، ایران و عراق و همان

طور روسیه را با ویرانگری های عظیم برانگیخته ضعیف کرد، همواره کم بهاء داده شده است. سرانجام پیروزی های مغول ها در آن چه مربوط به مبادله های شرق و غرب در مجموع آن است، بیش از مثبت بودن منفی است.

حتی طی قرن های واپسین دوره دراز مورد نظر عقب ماندگی اروپا، پیرامونی در سیستم قدیم، بر جا ماند. این واقعیت گواهی می دهد که موازنه تجاری اروپا همواره با کسری شدید روبرو بوده است. این منطقه چیز زیادی برای عرضه نداشت، در حالی که فرآورده های لوکس و تکنولوژی های شرق را وارد می کرد، ناگزیر به تنظیم کسری خود از راه صادرات فلز بود.

6- ارزش یابی پیشنهادی برای شاخص های حجم های مازاد تولید شده در پیرامون های جنوب صحرای آفریقا و جنوب شرقی آسیا، استوار بر ارزش های رقم های جمعیت های این منطقه ها است: به تقریب نیمی از جمعیت اروپا در سپید دم عصر مسیحیت نمودار جمعیتی اندک پویا و یک کشاورزی ناچیز و همان طور نبود شهرنشینی شایسته این نام در اروپا تا سال 1000 است.

همان طور در مورد اروپا ملاحظه می کنیم که باروری ناچیز به این معنا است که مازاد تولید شده نسبت به منطقه های پیشرفته تر کم تر نسبی در رقم های جمعیت است. در مقابل به دقت به خاطر این که مازاد ناچیز برخلاف فرآورده های لوکس خارجی با تولید محلی مبادله شده و درجه تجاری شدن بسیار زیاد این مازاد خیلی بالا رفته است: مبادله های دوردست به طور نسبی مهم تر از مبادله ها با مسافت کوتاه است. از این رو، این درجه این جا پیرامون 20% (در برابر 10% برای چین و 6% برای هند) برای اروپا (مازاد: 100، مبادله های خارجی: 20) جنوب صحرای آفریقا (مازاد: 50، مبادله های خارجی: 20)، و حتی 30% برای جنوب شرقی آسیا (مازاد، 60، مبادله های خارجی: 20) دور می زند.

جنوب صحرای آفریقا، آن گونه که نوشته های عرب گواهی می دهند، یک پیرامونی فقیرتر از اروپا در پیش از قرن 11 نبود. عقب ماندگی آفریقا خیلی بعد در مقایسه با اروپا هنگامی آشکار می شود که اروپا از چارچوب خود بیرون می آید. این عقب ماندگی با شتاب از راه ویرانگری های عظیم که موجب برده فروشی اتلانتيک نه فقط بنا بر تأثیرهای ویرانگر روی جمعیت قاره، بل که بنا بر خرابی های سیاسی که با آن در پیوند است، گردید (ویرانی دولت های بزرگ در حال شکل بندی و جانشین کردن دولت های غارتگر نظامی بجای آن).

جنوب شرقی آسیا در عزیمت از دوره بلند ما از وضع پیرامونی مقایسه پذیر با وضع اروپا و جنوب صحرای آفریقا آغاز می کند. این منطقه زودتر از اروپا پیشرفتی را از آغاز قرن هفتم با هندویی شدن اش (که اسلامی شدن جانشین آن می شود) شروع می کند که همراه مبادله های شدید با هند نسبت به چین و خاورمیانه بسیار محقر بود. این پیشرفت از قرن 16 هنگامی که نیروی دریایی اروپا رابطه های پیشین را در هم شکست با خشونت متوقف شد. با این همه، شاید به خاطر این که مانند آفریقا دستخوش صدمه ها و زیان های بندگان نشد و به موقعیت آن مانند موقعیت قاره سیاه آسیب نرسید.

7- حال می توانیم به خاورمیانه این لوح گردان مبادله های پیش مدرن بازگردیم و به شرح دادوستدهای آن بپردازیم: شاخص های مربوط به این منطقه در آن زمان از این قرارند: مبادله ها با چین (65)، هند (50)، آفریقای سیاه (10)، اروپا (10) و جنوب شرقی آسیا (5). مبلغ کلی این داد و ستد ها - 140- 20% مازاد تولید شده محلی را نشان می دهند، در صورتی که شاخص سال 800 حفظ شده باشد. این شاخص بسیار زیاد است؛ اگر رکود نسبی منطقه در برابر پویایی دایمی چین و هند و پیشرفت دیررس، اما نشان دار در نظر گرفته شود، پورسانتاژ مازاد تجاری شدن در مبادله ها با خارج هنوز بسیار بالا است. در واقع، این رابطه اجتناب ناپذیر است، زیرا بخشی از مبادله ها نشانگر ترانزیت است. دوره های قدیم هنگامی که خاورمیانه بنا بر اهمیت اش مرکز مقایسه پذیر با چین و هند را نشان می دهد. موضوع اساسی مبادله ها سرشت تجارت ترانزیتی ندارد (در این صورت موضوع اساسی عبارت از مبادله ها در مقیاس جهانی است) در عوض هنگامی که اروپا بیرون آمدن از چارچوب اش را در سال 1000 می آغازد، به یقین بخش مناسبی از مبادله های اش از چین و هند سرچشمه می گیرد و کاری جز ترانزیت از راه خاورمیانه انجام نمی دهد.

8- آن چه در بالا درباره خاورمیانه گفتیم در مقیاس باز هم زیاتر در صورتی درست است که منطقه «آسیای مرکزی» را در نظر بگیریم که موقعیت آن نه موقعیت یک مرکز و نه یک موقعیت پیرامونی است.

آسیای مرکزی، منطقه گذرگاه اجباری بین مرکزهای عمده پیش مدرن که به ویژه چین را به خاورمیانه پیوند می دهد، پیوسته کم جمعیت بوده است. بنابراین، این منطقه در نفس خود بر پایه این واقعیت، بدون شک مازادی ناچیز تولید می نمود. به این ترتیب، به احتمال به شاخص 60 ما، که این جا تنها جنبه نمودگزارانه دارد. کم بهاء داده شده، در صورتی که در دوره معینی منطقه ترکستان جنوب غربی، پیرامون راه های آبی سیر Syr و آمودریا، با توسعه درخشان روبرو بوده است. با این همه، جریان های مبادله ای که توسط منطقه ترانزیت می شوند، چشمگیرند. چنان که مجموع شاخص هایی که به آن ها مربوط اند، (100)، آن را نشان می دهد. آسیای مرکزی بیش از هر منطقه دیگر جهان از این ترانزیت، که بخشی از ارزش آن بدون شک ناممکن در ارزش یابی، اما چشم نپوشیدنی در مکان باز ستانده می شود، سود می برد.

با این همه، پرهیز از تعمیم های بسیار نادرست در ارتباط با این منطقه که هرگز همگون و کاهش پذیر به چادرنشینی نبود، اهمیت دارد. آسیای مرکزی در مجموع به وسیله سلسله جبال تین شان در منطقه جنوبی- جاده واقعی ابریشم- و منطقه شمالی که حاشیه ای در ارتباط های شرق و غرب دست کم از قرن 6 پیش از مسیحیت بود، تقسیم شده است.

بخش جنوبی منطقه آشکارا از سه خرده منطقه متمایز ترکیب شده است: ترکستان شرقی (ایالت سین کیانگ)، ترکستان غربی در جنوب کازاخستان کنونی، افغانستان.

دوسوم جریان های مبادله که از آسیای مرکزی ترانزیت می شوند و با مبادله های چین- خاورمیانه شرقی در ارتباط اند، همواره همان جاده را در پیش گرفته اند که از سین کیانگ و دره های سیر Syr و آمودریا می گذرد. شکل های متفاوت این جاده که از بیابان تاکلاماتان از شمال یا جنوب دوری می کند و جاده سونگاری یا گردنه هایی را می گزیند که به فرغانه می روند، همه در شعاع منطقه ای مورد نظر قرار دارند.

بخش شرقی آسیای مرکزی جنوبی (سین کیانگ) به ویژه خشک و پراکنده در واحه ها است که مانع از سکونت مهم، بجز شهری است. زیرا شهرهای واحه های مورد بحث توانستند هم زمان توسط منطقه های کوچک آبیاری ممکن در مجاورت بی میانجی خود و ترانزیت تجارت با فاصله دراز را تدارک کنند. بنابراین، مسئله در این منطقه هرگز شکل بندی اجتماعی با مشخصه چادرنشینی نبوده است. مشخصه در این شکل بندی شهری- سوداگری است. البته، در این صورت، آشکار است که این شکل بندی محلی در خارج از رابطه شرق- غرب که با آن گره خورده باشد، وجود ندارد. اگر قدرت های محلی در این هنگام از خودگردانی نزدیک به «استقلال» سود برده اند یا در هنگام دیگر آن ها به طور تنگاتنگ پیرو دولت چین بوده اند، در واقع، هیچ چیز را در صورتی که شکل بندی اجتماعی تنها یک خرده سیستم پیوستگی بین شکل بندی های خراجی چین و خاورمیانه باشد، تغییر نمی دهد. این وابستگی عینی به هیچ وجه اهمیت منطقه و درخشش تمدن را که نمودار یکجانشینی کلی زودرس (که بعد در قرن 19 اوج می گیرد) و بنا بر زندگی فکری مرکزهای گشوده شهری (که، بنابراین واقعیت، به راحتی شکل های مذهبی پیشرفته را با رسالت جهان روایانه مانند نستوری گرابی، مانی گرابی، بوداگرایی یا اسلام می پذیرند) کاهش نمی دهد.

در غرب سد کوهستانی که سین کیانگ را از ترکستان غربی جدا می کند. شرایط جغرافیایی وجود جمعیت چادرنشینی استپ های بسیار شمارمند و پدید آمدن کشاورزی آبیاری شده پیرامون شط های سیر (Syr) و آمودریا را ممکن می سازد. می توان گفت که امتداد فلات ایران و ارتفاع های افغان، منطقه به حد کمال منطقه مشخص یکجانشینی (کشاورزان و شهری ها) / چادرنشینی بود. بنا بر رویدادهای تاریخ، برتری در شکل بندی های اجتماعی منطقه، شهری- سوداگری (با پشتوانه کشاورزی برخوردار از آبیاری) و چادرنشینی بوده است. بدیهی است که تجارت شرق- غرب بیشتر در حالت نخستین برانگیخته شده و در حالت دوم با مانع روبرو بوده است. تاخت و تازهای ترک و مغول برخلاف پیشداوری رایج هرگز عامل مساعدی برای این تجارت نبوده است.

افغانستان جای ویژه ای در این سیستم منطقه ای بدست آورد. هند همواره رابطه های تنگاتنگی را با خاورمیانه حفظ کرد و علاوه بر راه دریایی، از جاده ای که از شمال ارتفاع های افغانستان می گذرد و بدین ترتیب به وسیله آمودریا به راه چین- خاورمیانه می پیوندد، استفاده کرده است. در این جایگاه تماس سه بخشی (خاورمیانه- هند- چین) تمدن های مرکب به ویژه جالب (مانند دولت کوشان) شکوفا می شود. هم

چنین مبادله‌ها بین هند و چین از این نقطه می‌گذرند و مانع عبور ناپذیر هیمالیا و تبت را که از طرف غرب احاطه شده، دور می‌زنند. راه وام‌گرفته از بودیسم چنین بوده است.

در مجموع، نیمه شمالی آسیای داخلی به مغولستان کنونی (در شمال تیان‌شان) و استپ‌های قزاقستان (در شمال دریای اورال و سیر دریا) مربوط اند و با گذر از شمال دریای خزر و دریای سیاه تا مرکز اروپا امتداد می‌یابند. این منطقه نقش کم‌اهمیت‌تری در رابطه‌های شرق-غرب، دست‌کم به دو دلیل ایفا کرده است: عقب‌ماندگی اروپا تا سال 1000 و برتری جمعیت چادرنشین‌های فتنه‌انگیز استپ‌ها. همان‌طور که دیده‌ایم از این جاده شمالی تنها طی دوره کوتاه استفاده شده است که پیشرفت اروپا از قرن 12 فتح دریاهای و از قرن 16 را از زمانی جدا می‌کند که به پیروزی تمام منطقه توسط چنگیزخان مربوط بود.

شکل بندی اجتماعی فرمانروا در منطقه با شکل بندی‌هایی که در نیمه جنوبی آن برتری دارد، متفاوت است. این جا چادرنشینی، غالب از حیث کمی، با رابطه‌های تجاری ناچیز، بدون مقایسه با شدت این رابطه‌ها در کنار «جاده ابریشم» واقعی پیوند می‌یافت. مغولستان تهی از اثرهای شهرهای مهم باقی‌ماند و حتی در عصر چنگیزخان پایتخت قره‌قوروم یک قصبه (با 5000 جمعیت) بوده است. هیچ چیز مقایسه‌پذیر با شهرهای آسیای مرکزی جنوبی نیست، زیرا مبادله‌های عمده شرق-غرب از آن جا عبور نمی‌کردند. وانگهی، مبادله‌ها بین چین و منطقه واقع در شمال تیان‌شان-مغولستان و سیبری-در نهایت محدود ماند و در عمل به واردات اسب‌ها و پوست‌های خز محدود بود. با این همه نمی‌توان انکار کرد که کنترل این مبادله‌ها توسط چین کینگ‌ها، پس از فروپاشی مغولستان چنگیزخان پیوستگی جدید چادرنشینی-فئودالیسم-بوداگرا-مرکانتی لیسم چینی-فرمانروا از قرن 16 تا قرن 20 برقرار می‌گردد. هم‌زمان توسعه روسیه در سیبری موجب کشمکش جدید کنترل جغرافیای سیاسی، رویارویی روسیه و چین گردید. با این همه، روسیه در این دوره-یعنی در زمان‌های مدرن-خود را نه‌کانون اروپای سرمایه‌داری، بل که نیمه‌پیرامونی فقیر نشان می‌دهد. مبادله‌های خارجی اش بنابراین واقعیت فرعی بودند.

اشاره‌ای که این جا به جایگاه بودیسم در شکل بندی مغول شد، ناشی از مسئله‌ای است که شایسته بررسی فراخ‌تر است. در واقع، ناکامی بودیسم در مرکزهای تمدن‌های آسیایی منعکس گردید: در هند، کشور خاستگاه آن و در چین، که در آن هندوئیسم و کنفوسیانیسم با شتاب برتری یافت و در کنار جاده‌های ابریشم که اسلام چیره شد. در مقابل، بودیسم قاطعانه در دو منطقه حاشیه‌ای سیستم آسیای مرکزی در تبت و مغولستان مستقر گردید.

همان‌طور که اشاره شد، در غرب مغولستان، منطقه آسیای داخلی شمالی که بدون حدود مشخص باقی ماند، کازاخستان و روسیه جنوبی را در بر می‌گیرد. در این منطقه است که به‌طور مستقیم اشغالگران چادرنشین همه-یا به تقریب همه-به تدریج اسلامی شدند (البته بی‌آن که دین‌گردانی، دیررس تأثیرهای فرهنگی عمیق نداشته باشد) و نه کمتر اشغالگران روس.

9- ساختار کلی سیستم خراجی طی 20 قرن مورد نظر مشخصه‌های ثبات چشمگیر را به رخ می‌کشد. این چیزی است که به عنوان تصویر این ثبات مشروعیت اش را به شکل‌واره می‌دهد. به این دلیل، اهمیت نسبی هر یک از گروه‌های مذهبی-در جمعیت و ثروت-موضوع تحول‌هایی بوده است که به تدریج رابطه‌های بین این گروه‌ها را زیر رو کردند و ساختار جدید مشخصه سرمایه‌داری مدرن را ساخته‌اند. بنابراین، به رغم خطر تکرار یادآور می‌شوم که رقم‌ها-شاخص‌هایی که من بنا بر آن‌ها جریان‌های مبادله‌های فهرست شده را توصیف کرده‌ام، میانگین‌هایی برای دوره دراز مورد نظرند. بنابراین، به‌طور قطع با هیچ یک از خرده‌دوره‌های تشکیل‌دهنده این دوره مطابقت ندارند. برای هر یک از این خرده‌دوره‌ها ما سیستمی از رقم‌های شاخص‌های ویژه خواهیم داشت که اهمیت نسبی منطقه‌های این دوره را تصویر می‌کند.

اینک مشخصه‌های بسیار گویای این تحول را از نظر می‌گذرانم:

الف- در طی 20 قرن مورد نظر پیشرفت چین پایدار و مداوم بوده است. بنابراین، این کشور قاره‌ای موقعیت برجسته (اما نه فرمانروا-بنگرید به پایین) و ثابت در سیستم دنیای قدیم خراجی را حفظ می‌کند. موقعیت هند دومین کشور قاره‌ای سیستم البته با درجه کم‌تر به همین ترتیب است.

ب- هم‌زمان رکود خاورمیانه در تمام درازای این دوره به ناچار حامل پس‌رفت نمایان موقعیت اش در سیستم است.

پ- تحول بسیار برجسته به اروپا اختصاص دارد. اروپا به عنوان یک پیرامونی حاشیه ای در طی 15 قرن در جریان 5 قرن که مقدم بر انقلاب سرمایه داری است با پیشرفت عظیمی در ارتباط با آهنگ آن روبرو بوده است.

ت- این زیورویی هنوز بیشتر در دو قرن که در دوره مورد بررسی با کشورگشایی و ساختن آمریکا توسط اروپا دنبال می شود، آغازگر دگرگونی سیستمی است که تا آن جا مربوط به دنیای قدیم در یک سیستم سیاره ای کامل بوده است.

ث- تحول هایی که مربوط به دیگر منطقه ها (ژاپن، جنوب شرقی آسیا، آفریقا) است به شیوه خود تشکیل سیستم سرمایه داری و سیاره ای را فراهم می آورند.

ج- سیستم سرمایه داری که از 1500 میلادی برقرار می گردد به طور کیفی با سیستم پیشین تفاوت دارد. مسئله تنها عبارت از زیورویی در موقعیت های منطقه های مربوط به سود اروپا نیست. اروپا در مرکز فرمانروایی در مقیاس سیاره تشکیل شد، مرکزی که بر پایه توسعه اروپا در آمریکای شمالی و ظهور ژاپن گسترش یافت. مفهوم فرمانروایی که از این پس سیستم جدید جهانی را توصیف می کند در سیستم خراجی پیشین وجود نداشت. در پیوند با این دگرگونی، من اهمیت دگرگونی نه کم ترکیبی را تصریح کرده ام: یعنی انتقال برتری دستگاه سیاسی- ایدئولوژیک در سیستم اجتماعی به اقتصاد.

ح- آسیای مرکزی یک منطقه در سیستم پیشین، منطقه گذرگاه اجباری بوده است که منطقه های پیشرفته تر دوره های پیشین (چین، هند، خاورمیانه که دیرتر اروپا به آن ها افزوده می شود) را پیوند می دهد. بررسی های مربوط به این منطقه اهمیت واقعی تأثیرهای متقابل و مبادله های تجاری، علمی، فن شناسی را که توسط این منطقه کلیدی ترانزیت شده اند، برجسته کرده اند. آسیای مرکزی این کارکردها را در سیستم سرمایه داری جهانی از دست می دهد و بنابراین واقعیت، به طور قطع در آن حاشیه ای شده است.